

# چهره استعمار زده

با پیش گفتاری درباره :

## چهره استعمارگر

اثر : آلبر ممی

Albert Memmi

ترجمه : هما ناطق

### خرده استعمارگر

پیش از آنکه دریا بیم چگونه پیشرفت‌های درونی استعمارگر در اثر سه عامل سود و امتیاز و غصب چهره او را تغییر می‌دهد و او را از قالب مستعمره نشین در قالب مستعمره‌چی و استعمارگر می‌ریزد باید اول باین انتقاد رایج پاسخ دهیم: می‌گویند مستعمره فقط از مستعمره نشینان تشکیل نمی‌یابد و نمی‌توان در مورد کارگران، خرده‌کشاورزان و کارمندان ناچیز که مانند برادران «مرکزی» خود در آمدی دارند در حد «بخور و نمیر»، سخن از امتیاز راند.

برای یافتن مفهومی کلی و ساده بهتر است فرقی میان مستعمره نشین، مستعمره‌چی و استعمارگر را بررسی کنیم. گویا مستعمره نشین اروپائی است که در مستعمره زندگی می‌کند، «امتیازات» ندارد، سطح زندگیش همانند سطح زندگی استعمارزده‌ئی است که همان شرایط اجتماعی و اقتصادی را دارا باشد و خلاصه اروپائی با حسن نیتی است که با استعمارزدگان رفتار استعمارگران را ندارد. فوراً پاسخ گوئیم و از ظاهر مخالفه‌انگیز این پاسخ نترسیم: مستعمره نشین با اوصافی چنین وجود خارجی ندارد همه اروپائیان مستعمره جزو طبقه برگزیده‌اند.

این نکته درست است که همه اروپائیان مستعمره توانگر نیستند. و از لذت عمارها زمین بر خوردار نمی‌باشند و یا بر ادارات فرمانروائی نمیکنند. چه بسا

که خود قربانی دستگاه استعمارند .  
از نظر اقتصادی استثمار می‌شوند و  
از نظر سیاسی آلت دستی هستند برای  
پشتیبانی از منافعی که با منافع خودشان  
در تناقض است . ولی روابط اجتماعی  
برگزیک جنبه نمی‌باشند برخلاف  
آنچه که غالباً فکر می‌کنند چه آنهایی که  
حسن نیت دارند چه آنهایی که مفرزند،  
خرده استعمارگر عملا و معمولا با  
استعمار همگام است و با سرسختی از  
امتيازات دستگاه استعمار پشتیبانی  
می‌کند . چرا؟ آیا همراهی همانند  
است با همانند؟ عکس‌العمل دفاعی و  
دلوپسی اقلیتی است در میان اکثریتی  
مخالف؟ اگر چنین می‌بود پس چرا  
اروپائیان مستعمره هنگامیکه در پناه  
شهربانی و ارتش و نیروی هوایی  
همیشه آماده می‌زیستند چنین ترسی نداشتند  
و یا اگر هم می‌ترسیدند این ترس آنچنان

نیبود که در این احساس هم‌زبان باشند . پس فریب‌خوردگی است؟ آری بیشتر  
همین است زیرا در این نکته حقیقتی است که اگر خرده استعمارگر فریب‌زده  
در برابر هم‌کیشان و چشم و گوش بسته در برابر تاریخ نبود ، خودمبارزاتی در  
پیش میداشت و آزادی‌های را بدست می‌آورد . من باور ندارم که فریب‌خوردگی  
تنها بر پایه خیال‌بافی باشد و بتواند رفتار آدمی را تغییر دهد . اگر خرده استعمارگر  
با چنین سرسختی از دستگاه استعمار پشتیبانی می‌کند از این روست که خود از  
این دستگاه بهره می‌گیرد . فریب‌خوردگی او فقط در اینست که پشتیبانی او  
بجای اینکه از امتیازات ناچیز خویش باشد از امتیازات بی‌کران دیگری است  
که او قربانی آنهاست .

زیرا مسئله امتیاز مسئله‌ای است نسبی . و هر استعمارگری در عالم مقایسه  
با استعمارزده و نسبت با صاحب امتیاز بشمار میرود . اگر امتیازات اربابان

استعمار پرشکوه است امتیازات ناچیز خرده استعمارگر نیز کم نیست. هر قدم از زندگی روزانه او را در برابر استعمارزده می‌نهد و در هر برخورد او را از امتیازی برخوردار میسازد. هر بار که سروکار او با «قوانین» افتد شهربانی و حتی دادگستری گذشت خواهند کرد. هر بار که نیازی به دستگاه‌های اداری داشته باشد، این دستگاه‌ها با او مدارا می‌کنند از تشریفات می‌کاهند، در بیجه و باجه خصوصی در اختیارش می‌گذارند، در مقابلش داوطلبان کمتری قرار می‌دهند و او را در انتظار نگه نمی‌دارند. هر گاه درخواست شغل کند و احتیاج به گذراندن امتحان ورودی افتد، شغل او از قبل آماده است، امتحانات را هم بزبان مادری می‌گذارند در حالیکه این تسهیلات برای استعمارزده وجود ندارد. پس خرده استعمارگر باید کور باشد یا کورش کرده باشد تا نتواند به بیننده در شرائطی یکسان در نظر طبقات اقتصادی و شایستگی‌های اجتماعی اوست که همیشه برنده است. کفایت سرش را اندکی برگرداند تا دریابد که گروه استعمارزدگان که در میان آنها همکاران سابق او نیز وجود دارند تا چه اندازه از او بدور افتاده‌اند.

حتی اگر او هیچ نخواهد و هیچ گونه نیازی نداشته باشد کفایت که «پدیدار» شود تا نگاه‌های تحسین‌آمیز همه کسانی که در مستعمره «شخصی» هستند و حتی آنهایی که بحساب نمی‌آیند او را دنبال کنند. او از حسن نیت و احترام همه استعمارزدگان نیز برخوردار است، زیرا از نزدیکترین کسان خویش نیز گرامی‌ترش داشته‌اند و بگفته او نیز بیشتر اعتماد کرده‌اند. زیرا از روز تولد او را فضیلتی است مشخص از همه شایستگی‌های شخصی و مزایای طبقاتی. و آن فضیلت پیوند اوست با گروه استعمارگران و قدرت بهره‌برداری اوست از ارزش‌های حاکم این گروه. مستعمره با جشن‌های ملی و حتی مذهبی او هم آهنگ است، تعطیلات هفتگی کشور اوست که در مستعمره رائج است. پرچم کشور اوست که بر فراز ساختمانهای مستعمره موج می‌زند. زبان کشور اوست که در مکالمات رسمی بکار میرود. حتی لباس و لهجه و اطوار و ادای اوست که بالاخره استعمارزده را به تقلید وامی‌دارد. استعمارگر از دنیای برتری است که حاصلش مزیت و امتیاز است.

### سایر فریب‌خوردگان استعمار

و بالاخره موقعیت واقعی، اقتصادی و روانی استعمارگران است که در نظام استعمار موقعیت سایر گروه‌ها را از یک طرف نسبت به خود استعمارگران

واز طرفی نسبت به استعمارزندگان تعیین می‌کند: گروه‌هایی که نه استعمارگرند و نه استعمارزده یعنی سایر ملیت‌ها (مالتی‌ها، ایتالیایی‌ها، تونسی‌ها)، یا کسانی که مایلند جذب جامعه گردند (مانند یهودیها) و یا کسانی که بتازگی جذب دستگاہ شده‌اند مانند اهالی کرس در تونس و اسپانیولی‌ها در الجزیره. باین گروه‌ها میتوان استعمارزدگانی را افزود که به خدمت دستگاہ درآمده‌اند.

مثلاً تنگدستی مالتی‌ها باندازه‌ایست که دره‌ورد آنها گفتگو از امتیازات خنده‌آوردست ولی با همه این تنگدستی همان لقمه ناچیزی که بدستشان می‌رسد بطرز قاطعی آنها را از گروه استعمارزندگان متمایز می‌سازد. همین امتیازات ناچیز سبب می‌شود که رابطه استعمارگر و استعمارزده میان این گروه‌ها و بومی‌ها برقرار گردد، در ضمن چون از استعمارگران نیز جدا افتاده‌اند و دردستگاہ استعمار همان نقش را بازی نمی‌کنند رابطه هر یک از این دسته‌ها نسبت به استعمارگران مشخص است.

همه این جزئیات را باسانی می‌توان در موقیعت این گروه‌ها دردستگاہ استعمار دریافت. اگر ایتالیایی‌ها و تونسی‌های الجزیره همواره در آرزوی بدست آوردن موقیعت فرانسویها هستند خود نسبت به استعمارزندگان در موقیعت برتری می‌باشند: از پناه قوانین بین‌المللی برخوردارند قنسولگری‌هاشان همواره آماده بکار است و «مرکز» همیشه گوش بزنگ. گاهی هم بی‌آنکه استعمارگران آنها را طرد کنند خود این گروه‌ها بین پذیرفته شدن، در جامعه و وفاداری به ملیت خود تردیدی کنند. بالاخره مسئله «اروپائی» بودن، هم‌کیش بودن و دارا بودن سنن و روحیه یکسان، آنها را از نظر احساسات به استعمارگران نزدیک‌کمی‌کند. نتیجه همه این نکات بدست آوردن امتیازات محکمی است که استعمارزده از آنها محروم می‌باشد یعنی شغل‌یابی آسان‌تر، احساس امنیت بیشتر در برابر تنگدستی و بیماری، تحصیلات مطمئن‌تر، الطافی چند از جانب استعمارگران و برخورداری از شخصیت و احترام. پس می‌توان گفت که هر چه این گروه‌ها در «عالم مطلق»، فقیر و بدبخت باشند، باز هم نقاط مشترک آنها با استعمارگران فراوان است. برهان خلف: این گروه‌ها بطور غیرسرداست و بطور عاریه یعنی از راه «خانوادگی» با استعمارگران همگامند. مثلاً ایتالیایی‌ها کمتر از فرانسویها از استعمارزندگان جدا مانده‌اند و با آنها رابطه خشک و لحن ارباب و رعیتی که مخصوص فرانسویهاست ندارند. اکثراً با زبان استعمارزندگان آشنا هستند، آنها دولتی‌های پایدار برقرار می‌کنند و نکته‌ای که روشن‌گر عجیب است

با استعمارزدگان ازدواج نیز می‌نمایند . یعنی از آنها فاصله نمی‌گیرند چون از این کار سود نمی‌برند .

موقعیت یهودی‌ها را نیز که همواره بین جذب شدن در دستگاه و جذب نشدن در تردیدند با همین ارزش‌ها می‌توان سنجید آرزوی همیشگی و قابل دفاع این گروه که گذشته‌ای سنگین دارند ، فرار از موقعیت استعمارزدگان است . در امید اینکه این اربابان آنها را بچشم «خودی» بنگرند یهودیها می‌کوشند تا هر چه بیشتر به استعمارگران شباعت داشته باشند . از این رو سعیشان در اینست که گذشته را از یاد ببرند ، عادات و سنن خود را تغییر می‌دهند ، و با شور و هیجان زبان و فرهنگ و روحیه فرنگی‌ها را می‌پذیرند . استعمارگران نیز بطور آشکار این گروه را ناامید نمی‌کنند ولی راه موفقیت را بر آنها می‌بندند . در نتیجه یهودیها در دوگانگی مدام و ناراحت‌کننده‌ای بسر می‌برند . از طرفی موقعیتی دارند همانند موقعیت استعمارگران و در عمل نیز با این گروه هم‌بسته و هم‌پیوند می‌باشند . و از طرف دیگر ارزش‌های جامعه استعمارزده را بعنوان ارزش‌های منحط رد می‌کنند .

کسانی که بتازگی جذب جامعه مستعمره شده‌اند پا از استعمارگران معمولی نیز فراتر می‌نهند بالای دست آنها می‌زنند ، احساس تحقیر خود را نسبت به استعمارزدگان مضرورانه نمایش می‌دهند . و مصرانه نجابت عاریه خود را که در حقیقت جز گدازمنشی و حرص چیز دیگری نیست بر رخ می‌کشند . و روزی که دستگاه استعمار خود را در خطر می‌بینند پشیمانان سرسخت ، سپاهیان جانناز و گاه محرکین اغتشاش در همین گروه می‌یابند .

مأمورین حکومت ، کارمندان ، عمال و پلیس‌هایی که از میان استعمارزدگان برگزیده شده‌اند گروه دیگری را تشکیل می‌دهند که ادعا دارند شرایط سیاسی و اجتماعی دستگاه استعمار را نپذیرفته‌اند . ولی همینکه به خدمت استعمارگران درآمده‌اند از منافع آنها دفاع می‌کنند و بالاخره عقاید سیاسی آنها را نیز حتی نسبت به خود و کسان خود می‌پذیرند .

همه این گروه‌های کم‌و بیش فریب خورده و کم‌و بیش صاحب امتیاز آنچنان تحت تأثیر قرار گرفته‌اند که فشار این دستگاه سنگین ستم را بر استعمارزده می‌پذیرند ، از آن دفاع می‌کنند و باین نظام تن در می‌دهند تحقیر استعمارزده خود راه تسکینی بشمار می‌رود همانگونه که «ضد یهود» بودن اروپائی‌ها راه فراری است آسان ! خلاصه داستان اهرام ستمگران است بدین معنی که هر فردی توسط توانگر از خودی استثمار می‌شود و ضعیف‌تر از خودی می‌یابد تا

استثمارش کند . چه انتقامی و چه غروری بالاتراز این برای نجاری که جزو گروه استعمارزدگان نیست ولی شانه بشانه دست یار عربی راه می رود که جمبه میخ نجار را روی سرش حمل می کند ! برای همه این گروه ها این احساس رضایت وجود دارد که از استعمارزدگان نیستند و حسابشان کاملا با حسابهای این طبقه محروم و بزکنار مانده داخل نمی شود .

**ادامه دارد**



### **فرار مغز !**

جوچی ، درازگوش خود را بزجرودرشتی بخانه میبرد و او نمیفتم مردم گفتند همه چارپایان چون روبخانه خود نهند بسرعت و شتاب روند ، جهت چیست که درازگوش تو بر خلاف عادت بخانه بد می رود ؟

گفت : برای آن نمی رود که میدانم در این خانه نه آب است و نه گاه و نه جو و نه تیمار صبحگاه ، و میشناسد بدی جای بازگشت خود را - و میدانم که رجوع او به کجاست .

از لطائف الطوائف